

شنوندگان عزیز رادیو پویا درود بر شما.

امروز سه شنبه سوم فوریه 2015 برابر با چهاردهم بهمن 1393 می باشد. من مهدی ذوالفقاری هستم و برنامه ی دیگری از سلسله برنامه های خود که با عنوان آزادی و عدالت اجتماعی می باشد را از رادیو پویا خدمتتان ارائه می دهم که امیدوارم مورد توجه شما قرار گیرد. میهمان امروز برنامه آقای شیدان وثیق هستند. ایشان مقیم شهر پاریس از کشور فرانسه و فارغ التحصیل در سال 1970 در رشته ی نقشه برداری می باشد. در دوران دانشجویی، در کنفراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی فعال و یکی از دبیران آن جنبش بودند و همچنین در جنبش معروف 1968 فرانسه شرکت فعال داشتند. در عین فعالیت در جنبش دانشجویی در سازمان اتحاد مبارزه برای ایجاد حزب طبقه ی کارگر هم فعالیت و ارگان تئوریک آن را به نام مسائل انقلاب و سوسیالیسم منتشر می نمودند.

آقای وثیق قبل از انقلاب سال 57 به ایران برمی گردد و در حزب رنجبران ایران فعالیت پرداخته و بار دیگر مسئول نشریه ی تئوریک آن که به نام «خلق» بود، فعالیت می کرد. وی مجدداً در سال 1984 به فرانسه باز می گردد و با دوستان دیگر به ایجاد شورای موقت سوسیالیست های چپ ایران مبادرت می ورزد و همچنین در نشریه ی «طرحی نو» به مدت 15 سال همکاری می نماید. از ایشان مقالات بسیاری در سایت ها و روزنامه های ایرانی منتشر شده است که ارزنده ترین آنان مقالات آموزشی درباره لائیسیته و تفاوت های آن با سکولاریسم می باشد که در سال 2005 بصورت کتاب به چاپ رسیده است.

آقای وثیق از این که وقتتان را به این برنامه و رادیو پویا دادید از شما سپاس گذارم.

و : خیلی ممنون. با سلام به شما و شنوندگان محترم و تشکر از دعوتی که از من به عمل آوردید.

ذ : خواهش می کنم. می خواهم در همین ابتدا این نکته را عنوان نمایم، همان گونه که پی بردید، من سوابق فعالیت های سیاسی شما را به اختصار ذکر نمودم و دلیل آن این است که خیلی از شنوندگان این برنامه با فعالیت و نوشته های شما آشنایی کامل دارند لذا با توجه به وقت اندک این برنامه لازم دیدم به اصل موضوع گفتگوی ما که در رابطه با سوسیال دموکراسی است بپردازیم. لذا قبل از مطرح کردن سئوالاتم اگر امکان دارد تاریخچه ای از روند شکل گیری سوسیال دموکراسی در خارج از ایران و داخل سرزمینمان را برای شنوندگان این رادیو ارائه بفرمایید.

و : در مورد معنای کلی و تاریخچه ی سوسیال دموکراسی، همان گونه که می دانیم این مقوله در ابتدا به مفهوم امتزاج جنبش سیاسی دموکراتیک با جنبش کارگری بود. این پدیده در نیمه ی دوم سده ی نوزدهم در اروپای غربی و به طور مشخص در سال 1875 میلادی در آلمان از ائتلاف بین روشنفکران و فعالین سوسیالیست با اتحادیه های کارگری که در آن زمان تحت نفوذ فردیناند لاسال (Ferdinand Lassalle) قرار داشتند، شکل گرفت. این واژه از ترکیب سوسیال به معنای اجتماعی و دموکراسی یا مردم سالاری تشکیل شده است که

می توان به فارسی مردم سالاری اجتماعی نامید. البته در آن زمان در بسیاری از کشورهای دیگر، به ویژه در کشورهای جنوب اروپا، احزاب سوسیالیست نیز به وجود آمدند که نام خود را سوسیال دموکرات نگذاشتند. اغلب این احزاب چه به نام سوسیال دموکرات و چه سوسیالیست، در کشورهای اروپای غربی، شمال و جنوب اروپا، عموماً در قرن نوزده تا اوایل قرن بیستم میلادی خود را به عنوان احزاب مخالف نظام سرمایه داری معرفی می کردند. از آن جمله سوسیال دموکرات های روسیه را می توان نام برد که در آن زمان به اروپا مهاجرت کرده بودند چون گئورگی پلخانف (Plehanov Georgi) و یا حزب سوسیالیست فرانسه که خود را مارکسیست می خواند.

با وجود این که این احزاب خود را مارکسیست می نامیدند، اما کارل مارکس (Karl Marx) در زمان حیاتش هیچ گاه به عضویت آن ها در نمی آید و در رساله معروفش تحت عنوان نقد برنامه گوتا، برنامه ی حزب سوسیال دموکرات آلمان را به زیر نقد می برد. می توانیم بگوییم طولی نمی کشد که در آستانه و آغاز سده بیستم بر سر رفرم یا انقلاب در درون و بین احزاب سوسیال دموکرات یا سوسیالیست اروپایی اختلاف به وجود می آید. شکاف های نظری باعث می شوند که انشعاب هایی در این احزاب رخ دهند. تا این که با وقوع جنگ جهانی اول در کمی قبل و در خلال سال های 1914 تا 1918 انشعاب بزرگی در جنبش سوسیال دموکراتیک و سوسیالیستی که تا آن زمان متحد بود، به وجود می آید. بخشی مخالف جنگ است، آن را امپریالیستی می نامد و در پارلمان به بودجه ی نظامی برای جنگ رأی نمی دهد. اما بخشی دیگر و در حقیقت اکثریت احزاب سوسیال دموکرات و سوسیالیست اروپا به طرفداری از جنگ جهانی اول بر می خیزند و هم راه با احزاب راست مدافع سرمایه دعوت به شرکت در آن می کنند و به بودجه نظامی جنگ افزودن رأی می دهند. در نتیجه این دو بخش از هم جدا می شوند و سازمان های سیاسی خود را به وجود می آورند. اختلاف ها اما به حدی است که می دانیم روزا لوکزمبورگ (Rosa Luxemburg) و کارل لیبکنشت (Karl Liebknecht)، از رهبران چپ سوسیالیستی آلمان، که در قیام کارگری این کشور در سال 1919 شرکت می کنند و در شرایطی که سوسیال دموکرات های راست در آلمان بر سر کار اند، به دست همین ها دستگیر و اعدام می شوند.

به هر حال بعد از جنگ جهانی اول، با انقلاب اکتبر در روسیه مواجه می شویم و بار دیگر انشعاب بزرگی در احزاب سوسیال دموکرات ایجاد می شود که در پی آن احزاب کمونیست وابسته به کمینترن (بین الملل سوم تحت قیمومیت اتحاد شوروی) شکل می گیرند. هم در روسیه و هم در اروپای غربی، در کنگره هایی که برگزار می شوند، طی انشعاب هایی، احزاب کمونیست از احزاب سوسیالیست و سوسیال دموکرات جدا می شوند. از این پس، در سده ی بیستم، با دو روند رو به رو هستیم. از یک سو، احزاب لنینی- استالینی که همین سوسیالیسم واقعاً موجود است که در آخر دهه ی 1980 با فروپاشی سیستم شوروی به نوعی رو به زوال می روند. از سوی دیگر، احزاب سوسیال دموکرات را داریم که به ویژه در اروپا به حیات و فعالیت خود ادامه می دهند. همین حزب سوسیالیستی که در کشور فرانسه حاکم است یا حزب سوسیال دموکرات آلمان، این ها همه روندی را طی می کنند که بیش از پیش با تصرف قدرت دولتی در کشورهای خود از آن آرمان های اولیه ای که داشتند دست برمی دارند. به طور نمونه حزب سوسیال دموکرات آلمان در سال 1959 کنگره ای در شهر گودنبرگ (Gudensberg) می گذارد که در آن جا رسماً مارکسیسم را رد می کند و از

طرف دیگر هم مسأله ی گسست از سرمایه داری دیگر برایش مطرح نیست بلکه ترمیم و اصلاح نارسایی های آن مطرح می شود و در کل اقتصاد بازار و سرمایه داری را زیر سؤال نمی برد. آنچه گفتیم درخصوص اروپا بود اما شاید بتوانیم قدری درخصوص این که پدیده ی سوسیال دمکراسی چگونه در ایران راه باز می کند نیز صحبتی کنیم.

سوسیال دمکراسی در همان روندی که در اروپا به وجود می آید، نمی تواند در ایران بطور مستقل شکل گیرد. یعنی در واقع آن چیزی که امتزاج جنبش فکری سوسیالیستی و جنبش کارگری است و در اروپا به وجود می آید و برآمدش احزاب سوسیال دموکرات، سوسیالیست یا کمونست است، چنین پروسه ای در ایران به دلیل شرایط تاریخی و اجتماعی نمی تواند شکل گیرد. زیرا آن پیش شرط های لازم برای شکل گیری چنین امتزاجی وجود نداشتند. در آن دوره ای که تجدد با انقلاب مشروطه در حال شکل گیری بود، ایده های سوسیالیستی نه از درون بلکه از خارج از ایران از راه شمال یعنی با گذر از صافی جریان سوسیال دمکراسی روسیه به ایران وارد می شوند. اگر ایران با روسیه و قفقاز که مرکز اقتصادی و جذب نیروی کار بود، هم مرز نبود شاید این افکار سوسیالیستی در کشور ما سرنوشت دیگری پیدا می کرد. اما موقعیت جغرافیایی و نفوذ روسیه در ایران چه در عصر تزاری و چه در دورانی که بلشویک ها به سر کار می آیند، شرایط را به گونه ای رقم می زند که خوانش خاص روسی از سوسیالیسم و مارکسیسم در جنبش چپ ایران غالب می شود. به هر حال به صورت خلاصه می شود از چهار لحظه ی تاریخی سوسیالیسم یا سوسیال دمکراسی و یا چپ سوسیالیستی در ایران، از جنبش مشروطیت تا انقلاب 57 سخن گفت و شاید به این صورت تاریخچه ی آن را که از غرب شروع کردیم به ایران ختم نماییم.

یکی از آن لحظه هایی که بسیار مهم است، و شنوندگان می توانند به تاریخ جنبش چپ ایران رجوع کنند، مربوط می شود به مکاتباتی که اجتماعيون عاميون در آن زمان با دو تن از سران اصلی سوسیال دمکراسی آلمانی و روسی یعنی کائوتسکی و پلخانف، و این درست چند روز پس از به توپ بستن مجلس توسط محمدعلی شاه، انجام می دهند. جالب این جا است که سوسیال دموکرات های ایرانی، با وجود آشفتگی ها و دگرگونی های آن زمان، به گونه ای با مشکلی برخورد می کردند که ناشی از استبداد و عقب ماندگی غالب بر کشور ایران بود. از گنورگی پلخانف (Plehanov Georgi) و کارل کائوتسکی (Kautsky Karl) سؤال می کنند که سوسیالیست های ایرانی چگونه باید این دو مبارزه یعنی مبارزه ضد استبدادی برای دمکراسی و مبارزه برای سوسیالیسم را با هم تلفیق کنند؟ به هر حال پرسشی می کردند و پاسخی می خواستند درخصوص موضع بغرنج تاریخی ای که هنوز هم امروز برای ما مطرح است: مناسبات بین سوسیالیسم و دمکراسی در بطن یک جامعه ی استبداد زده چگونه می تواند باشد؟ این که آیا باید مراحل را در نظر گرفت یا این که مراحل با هم دیگر می توانند ادغام یا همزمان و یا در رابطه ای تنگاتنگ قرار گیرند؟ به نظر من، این یکی از لحظات جالب در تاریخ سوسیالیسم ایران است.

لحظه ی دیگر را شاید بشود در دهه 1310 گفت که عده ای از روشنفکران چپ، چون تقی ارانی که در غرب تحصیل کرده بودند به ایران برمی گردند و سعی می کنند در برابر یک نوع تنگ نظری، مطلق اندیشی و فکر غیر انتقادگر، نگاه دیگری را قرار دهند که البته روشن فکرانه بود اما می خواست هم سوسیالیستی باشد و هم با جنبش زحمتکشان تماس برقرار کند. چنین نگاهی را در نوشته ها و گفتارشان مطرح می کردند که این هم به

نظر من یکی از لحظه های تاریخی جنبش فکری سوسیالیستی در ایران به شمار می آید. سپس می‌رسیم به شهریور 1320 و شکل‌گیری حزب توده که از خط فکری و بینشی سیستم استالینی پیروی می‌کرد. در آن لحظه می‌توان به مقاومت‌هایی در برابر این سیستم فکری اشاره کرد. به عنوان نمونه به مقاومت خلیل ملکی و برخی گروه‌های کوچک چپ که در مقابل حزب توده سعی می‌کردند یک نوع تفکر سوسیالیستی آزادی خواهانه و مستقل از اتحاد شوروی را طرح کنند که هم از سوسیالیسم روسی، سوسیالیسم نوع استبدادی روسی- استالینی، جدا باشد و هم در چهارچوب آرمان‌ها و ارزش‌های سوسیالیستی بگنجد، یعنی انحای مناسبات سرمایه داری را بخواهد.

سرانجام می‌توان از لحظه دهه 1340 تا 1350 که به ما نزدیکتر است سخن گفت، با دعوایی که بین چین و شوروی در می‌گیرد و با برآمدن حرکت‌های چریکی، مائوئیسم، مشی توده‌ای و غیره در ایران. چپی در ایران و در تبعید شکل می‌گیرد که می‌خواست خود را، در جدایی از حزب توده، چپ نوین تعریف کند. چپی که از جنبش‌های نوع مبارزات مسلحانه گواریستی در آمریکای لاتین و جنگ توده‌ای در انقلاب چین متأثر بود. با وجود این، این جدائی و انشعابی که از حزب توده صورت می‌پذیرد به معنای گسست کامل از آن بینش و عمل‌کرد توتالیتر نبود. بقایائی از آن افکار و شیوه‌ها را با خود حمل می‌کرد. و هم‌چنان نیز در بخش‌هایی از جنبش چپ ایران ادامه دارند. به هر حال این شمه‌ای بسیار خلاصه شده از آن تاریخچه می‌باشد.

ن : نکاتی که در رابطه با مکاتبات تاریخی سوسیالیست‌های ایرانی یا چپ‌ها یا کمونیست‌های ایرانی با کائوتسکی و پلخانف اشاره کردید بسیار ارزنده است. و وقتی به دوران قبل از جنبش مشروطیت نگاه می‌اندازیم دو دیدگاه مختلف را شاهد هستیم یک دیدگاه که بیشتر متمایل به سوسیال‌دموکرات‌های روسیه بوده و دیدگاه دیگری هم به طرف سوسیال‌دموکرات‌های آلمان بوده است و طبق اسنادی که موجود است، نامه‌هایی را می‌بینیم که آقای سلطان زاده بخشی از این جریان را از لحاظ سیاسی به جلو می‌برده است و همچنین این طرف قضیه هم آقای حیدر عمو اوغلو بیشتر متمایل به روسیه بوده است و لذا این دو تا اختلاف می‌خواستیم ببینیم چه تبلوری در ایران داشته است و به کجا ختم شد ؟

و : سوسیال‌دموکراسی اروپا و روسیه در اوایل سده بیستم یعنی درست در زمانی که این افکار وارد ایران می‌شوند دچار اختلاف‌های سخت نظری و انشعاب‌های بزرگ تشکیلاتی می‌شود. موضوع اصلی آن هم همان طور که اشاره کردیم مساله رفرم یا انقلاب بود. در زمان انقلاب مشروطه می‌توان به دو تفکر و بینش اصلی سوسیال‌دموکرات اشاره کرد که یکی از آن‌ها بر سوسیالیسم ایران غلبه می‌کند. یکی، فکری در سوسیال‌دموکراسی آلمانی به نمایندگی کائوتسکی است که تمایلات رفرمیستی دارد و بخشی از سوسیال‌دموکراسی روسی به نمایندگی پلخانف نیز به این گرایش نزدیک است. دسته‌ی دیگر شامل گروه‌هایی می‌شود که با هم اختلاف دارند اما در مجموع گرایش رادیکالی را در سوسیال‌دموکراسی نمایندگی می‌کنند، چون در روسیه هواداران لنین، تروتسکی و غیره. با توجه به همسایگی قفقاز با ایران و جنبش کارگری‌ای که در این منطقه وجود دارد و کارگران مهاجر ایرانی‌ای که با توجه به حد معینی از امکانات می‌توانستند در این جا دست به مبارزه و اعتصاب و حتی تشکل‌زندی و با توجه به نقش جناح‌های رادیکال جنبش سوسیال

دموکراسی روسی که متمایل به ایده های لنینی در مناطق کارگری قفقاز هستند، بیشتر از همه سوسیال دموکراسی ایران تحت تأثیر افکار این جناح های رادیکال قرار می گیرد و این مساله ادامه دارد تا انقلاب اکتبر و غلبه ی بلشویسم در روسیه. در نتیجه در ایران، بیش از همه، این سوسیالیسم روسی به روایت لنینی و به ویژه استالینی است که وارد کشور می شود. سیستمی که دیکتاتوری تک حزبی و حاکم بر جامعه و بر طبقه ی کارگر را به نام سوسیالیسم برقرار می کند. اقتصادش هم بر اساس مالکیت دولتی است و نه اشتراکی که این البته بحث دیگری را می طلبد. به طور خلاصه و در یک کلام، تاریخ جنبش چپ سوسیالیستی ایران را می توان بطور عمده و در اصلی ترین مراحل آن به جز مقاومت های نافرجام تحت تأثیر تعیین کننده خوانش توتالیتار روسی از سوسیالیسم و مارکسیسم (آن چه که سوسیالیسم واقعن موجود می نامند) دانست که در صحن قرباتی با سوسیالیسم آزادی خواهانه و رهایی خواهانه ندارد.

ن: بله. آن چه امروزه مورد توجه بشریت و کشورهای مختلف است به دو زمینه بیشتر تأکید می کند. یکی سیستم سرمایه داری است که در خیلی از کشورها مطرح است و دیگری سوسیالیسم می باشد که این دو جریان به هیچ وجه نتوانسته معضلات رفاهی و اجتماعی بشریت را حل نماید. اما در برخی از کشورهای اروپای شمالی (اسکاندیناوی) یک نوع سیستمی را جایگزین نموده اند که با این شیوه، نفی سرمایه داری هم نمی کند و می تواند به عنوان یک آلترناتیو برای رفاه بیشتر و دموکراسی در نظر گرفته شود و این پیشنهاد را برای خیلی از کشورهای جهان ارائه می دهند. همانا این شیوه و مدلی که به عنوان سوسیال دموکراسی شما به آن پرداختید و بخشی از کشورهای دیگر اعم از آلمان، فرانسه و در حال حاضر یونان که جز آن کشورها نیست، و آن چه که در کشورهای حوزه ی اسکاندیناوی موجود است و نشان داده که تا حدودی توانسته معضلات اجتماعی انسان امروزی را حل کند و رفاه نسبی را برای آن جوامع به ارمغان آورد. لذا آیا می توان از این مدل به عنوان یک راه حل معقول از آن صحبت کرد؟ نظر شما چیست؟

و: من در مورد اسکاندیناوی نمی توانم صحبت از مدل یا آلترناتیو کنم. سرمایه داری در این کشورها از میان نرفته است و «دولت رفاه» در این جا نیز با بحران مواجه شده است. اما راجع به این مسأله من یک بحث کلان دارم. بحث من این است که در برابر پدیده ی سرمایه داری که از قرن 18 ایجاد می شود و با شکل گیری بسیار حاد و خشن آن در سده بیستم و امروزه، دو آلترناتیو اصلی نظری - عملی در مقابل سرمایه داری مطرح می شوند و هر دو آن ها در امحای سرمایه داری ناکام می شوند. یکی از آن دو، بدیل سوسیال دموکراسی است. در شکل مهم آن در آلمان، فرانسه، ایتالیا، اسپانیا، شمال اروپا و بعد هم در آمریکای لاتین و در سایر کشورهای جهان گسترش پیدا می کند که سابقه اش به سال های بعد از 1850 میلادی در اروپا برمی گردد. یکی هم آن چیزی است که به نام سوسیالیسم واقعن موجود با انقلاب اکتبر روسیه شکل می گیرد که 70 سال دوام می آورد و بعد هم فرو می پاشد. هر دو آلترناتیو در ادعا می خواستند سرمایه داری را برچینند و بجای آن یک نظم اجتماعی نوین، برابانه و عدالت خواهانه و دموکراتیک به این معنا که مردم در سرنوشت خود شرکت کنند و حاکم بر آن باشند، برقرار کنند. هرچند که به نظر می رسد در جاهایی پیشرفت هایی به وجود آوردند و دستاوردهایی در ارتباط با عدالت اجتماعی، دموکراسی با آزادی و حقوق

انسان ها داشتند (و این در مورد سوسیال دموکراسی تا حدودی صادق است)، اما نه سوسیال دموکراسی و نه سوسیالیسم واقع موجود در آن هدفی که مربوط می‌شود به نفی سرمایه داری و استثمار انسان از انسان و ایجاد جامعه ای برابراه موفق نمی‌شوند. یکی، حتی شدیدتر از دومی، همان سیستم شوروی بود که دیکتاتوری حزب- دولت را هم بر مردم و هم بر زحمتکشان مسلط می‌کند، که فروپاشی کامل آن را شاهد بودیم. اما سوسیال دموکراسی هم که در واقع در خیلی جاها حاکم است و از آزادی و دموکراسی دفاع می‌کند و در این زمینه استوار است ولی هر جا که طی این 30 - 40 سال گذشته به قدرت رسیده، اداره ی نظم موجود یعنی سرمایه داری را بر عهده گرفته است. سوسیال دموکراسی، در این سال‌های اخیر، با پس روی هایش چه در برنامه های اقتصادی و چه در سیاست های اجتماعی، گام در راهی گذارده است که به نئولیبرالیسم معروف است. ما امروزه با وضوح شکل جالب آن را در برخی کشورها می‌بینیم که در مقابل همین سیستم سوسیال دموکراتیک شکل می‌گیرد. جریان های چپ رادیکالی به وجود می‌آیند که از احزاب سوسیالیست یا سوسیال دموکرات سنتی، در یونان، در اسپانیا و مدتی پیش هم در ایتالیا و فرانسه... جدا می‌شوند. این که سرنوشت این گسست های رادیکال از چپ سنتی چه شوند و چقدر بتوانند موفق شوند، بحث دیگری است. ولی به هر حال، در هر دو شکل و حالت، احزاب چپ سنتی چه از نوع سوسیال دموکرات یا سوسیالیستی و چه "کمونیست"، نتوانند به هدف ضدسرمایه داری ادعایی خود در آن کشورهایی که به قدرت رسیدند جامه عمل پوشند. عوامل مختلفی در این ناکامی دخیل اند که اگر فرصت داشته باشیم طی این پرسش و پاسخ‌ها به آن می‌پردازیم که چرا این دو آلترناتیو با شکست مواجه می‌شوند.

ن: حال اگر با این بحثی که شما به درستی به آن اشاره می‌کنید، دامنه ی بحث را بکشانیم به کشور خودمان ایران، اگرچه قصد مقایسه با کشورهای اسکاندیناوی را ندارم که امری غیر علمی و نامعقول می‌باشد ولی مشکلاتی در جامعه ی ما موجود می‌باشد که اگر بخش دموکراسی آن را به کناری بگذارم و به مسأله ی رفاه بپردازم، می‌بینم در جامعه ی ما تولید به آن نسبتی که در کشورهای مختلف موجود هست این جا چنین نیست و در نتیجه، بیکاری، فقر، تورم و رشد واردات به ایران و دیگر مشکلاتی که می‌تواند در این زمینه ایجاد گردد می‌باشد و حتی اساساً دموکراسی هم به آن مفاهیم رایج، پله های اولیه‌اش در جامعه ی ما با این سیستمی که موجود است در واقع غیرممکن کرده است. لذا فکر نمی‌کنید که این آلترناتیو سوسیال دموکراسی که در هر دو زمینه رفاه اجتماعی و دموکراسی مطرح می‌کند، جدا از بخش آن چه شما مطرح کردید در خصوص نئولیبرالیسم موجود در کشورهای اروپائی که نوعی تغییر و تحول دارند ایجاد می‌کنند و آیا این آلترناتیو به همان شکل سنتی که در کشورهای اسکاندیناوی موجود است می‌تواند در این دو زمینه ی رفاه و آزادی برای سرزمینمان مطرح باشد؟

و: چرا که نه؟ در جامعه ی ما، با تمام تضادهای اجتماعی و مشکلاتی که دارد اعم از مشکلات اقتصادی، اجتماعی و غیره، مسأله ی عدالت اجتماعی و آزادی دو رکن اصلی مبارزات مردم ایران امروز را تشکیل می‌دهند. هم چنین شرایط تاریخی و اقتصادی هم آن چنان نیستند که مثلاً ما بگوییم در این زمینه ها ما نمی‌توانیم اصلاحات و تغییرات بزرگ و بنیادین را به وجود آوریم. روشن است که بحث سوسیالیستی و

کمونیستی که مربوط می‌شود به این که سیستم مالکیت خصوصی از بین برود و مالکیت اجتماعی و جمعی به جای آن‌ها نشیند، نیاز به پروسه‌ای دارد که همراه با آن، خودگردانی و خود مدیریتی اجتماعی در طول روند شکل می‌گیرند. حتی خود مارکس و سوسیالیست‌ها نیز هیچ‌گاه این فرایند را به عنوان مبارزه‌ای که فوری و سریع بتواند متحقق شود، مطرح نمی‌کردند. مارکس می‌گوید: «بین جامعه‌ی سرمایه‌داری و جامعه‌ی کمونیستی دوران تغییر انقلابی اولی به دومی قرار می‌گیرد». اگر ما این را به این شکل بنگریم، در مورد ایران هم می‌توانیم به این نتیجه برسیم که فرایند سوسیالیستی یا کمونیستی که در واقع شامل عدالت اجتماعی و آزادی و شکل‌گیری نوع خاص حکومتی است که بیش از پیش، مردم و زحمتکشان و اقشار مختلف تحت ستم و سلطه اجتماعی از زحمتکشان، زنان، دانشجویان، ملیت‌های و... بتوانند در امور خود نقش داشته باشند و یک نوع دموکراسی مستقیم و مشارکتی را اعمال کنند، اگر این را به عنوان یک فرایند در نظر بگیریم و یا یک مبارزه‌ی اجتماعی درازمدت مدت، چرا نه؟ به گونه‌ای می‌توانیم بگوییم که آن ارزش‌ها و آرمان‌های سوسیالیستی یا کمونیستی را می‌شود متحقق ساخت و حداقل در راستای آن‌ها مبارزه و تلاش نمود و این مبارزه روشن است که همواره با فراز و نشیب‌ها، پیش‌روی‌ها و پس‌روی‌ها همراه است، راه مستقیمی نبوده و کامیابی‌اش نیز مسلم و محتوم نیست.

ن: صحیح. در همین ارتباط خیلی از فعالین سیاسی که سابقه‌ی مبارزات تاریخی دارند، مثل خود شما و دیگران به ایجاد شدن یک جامعه‌ی رفاه و دموکراسی معقول در ایران اعتقاد دارند. و در سال 57 که این تغییر و تحولات در ایران انجام شد، چرا روشن‌فکران و فعالین سیاسی و مبارزان حتی بخش چپ همان‌هایی که شما به انواع و اقسام آنان اشاره کردید و در جامعه موجود بودند، آن موقع از این موقعیت استفاده نکردند تا یک جامعه‌ی معقول سوسیال دموکراتیک که هم رفاه و هم دموکراسی را مد نظر دارد، بوجود بیاورند، به نظر شما چرا به این فکر نرسیده‌اند و دلیلش چه بود؟

و: در ابتدا باید اپوزیسیون آن زمان را تقسیم‌بندی نمایم یعنی در واقع اپوزیسیون یک دست در ایران نداشتیم. اگر منظورتان اپوزیسیون چپ آن موقع می‌باشد که ما در آن فعالیت می‌کردیم، همان‌طور که گفتم ما تحت تأثیر سوسیال دموکراسی قرار نداشتیم. بلکه تحت تأثیر افکار سوسیالیستی و کمونیستی قرار داشتیم که مسأله‌ی انقلاب کارگری و حزب کمونیست را مطرح می‌کرد. حزبی که باید ایجاد یا احیا کرد تا پرولتاریا را به سوی رستگاری هدایت و رهبری نماید. تا حدود زیادی اپوزیسیون چپ تحت تأثیر بینش لنینی - استالینی قرار داشت و کمتر به مسأله‌ی دموکراسی توجه می‌کرد و دموکراسی سوسیالیستی را در مقابل دموکراسی بورژوازی قرار می‌داد. و آن چه که برای دموکراسی سوسیالیستی مطرح می‌کرد این بود که حزب طبقه‌ی کارگر قدرت را در دست می‌گیرد و از بالا به صورت اقتدار گرایانه جامعه را هدایت می‌کند. از عدالت اجتماعی صحبت می‌کرد، بدون این که راه‌حل‌های ایجاد آن را عنوان و تشریح کند که چگونه می‌خواهد آن را در ایران برقرار سازد. و آن نطه‌ی کوچکی که در آن زمان شاید گفت خلیل ملکی ترجمانش بود، اینان روشن‌فکرانی بودند که با دقت بیشتری سعی می‌کردند با ویژگی‌ها و واقعیت‌های جامعه‌ی خود برخورد کنند. همراهی آن‌ها با افکار سوسیال دموکراسی با ترس و لرز همراه بود زیرا بر جامعه، افکار و

بینش توتالیتر نیرومندی سیطره افکنده بود و به کسانی که چنین دیدگاهی داشتند، مهر بورژوا یا ضد انقلابی زده می‌شد. در نتیجه، آن گرایش‌هایی که به گونه‌ای خواهان نوعی سوسیال دموکراسی در ایران بودند، همان‌طور که گفتم، چندان نمی‌توانستند عرض اندام کنند. نمونه‌اش هم در مورد خلیل ملکی دیدیم که چگونه منزوی شد. من مدافع نظریات خلیل ملکی نیستم اما تنها می‌خواستم در این جا توجه را درخصوص مقاومت‌های صورت گرفته در آن زمان در برابر سلطه ایدئولوژیکی حزب توده که هر مخالف خود را با ترور فکری از میدان به در می‌کرد، جلب کنم.

ن: می‌دانم. از این که رشته‌ی صحبت‌هایتان را قطع می‌کنم معذرت می‌خواهم. دیدگاهی که درخصوص خلیل ملکی بیان نمودید من با آن موافقم حتی به طور عمده نظریات خلیل ملکی در راستای نظریات سوسیال دموکراسی شبیه بخش اروپایی بود که در نوشتجات ایشان عیان است و طغیان‌ش علیه آن سیستم حزب توده و دیگر مسائلی که در حرکت‌های سیاسی‌اش نشان می‌دهد به عنوان یک سوسیال دموکرات در جامعه قد علم کرده بود و فعالیت می‌کرد. اگر خلیل ملکی به تنهایی نبود، حتی در دوران قبل از انقلاب عده‌ای امثال شعانیان، زنده یاد پاک نژاد و دیگران فعالیت داشتند و اشاره‌ی شما نسبت به رادیکالیسمی که در جامعه‌ی آن زمان موجود بود که هیچ برنامه‌ی قابل اعتنایی برای پیش برد جامعه نداشتند را قبول دارم و این که این دو جریان به عنوان دو تضاد در جامعه موجود بود ولی چگونه بود که این راه و رسم خلیل ملکی و سوسیال دموکرات‌ها به هیچ وجه در بین روشن‌فکران به جایی نرسید. یعنی آیا اساساً این توان را نداشتند که این نظریه مطرح شود، چرا؟!!

و: همان‌طور که در هیچ جای جهان این جریان سوم نتوانست شکل بگیرد یا اگر هم شکل گرفت به صورت موقت بود. از روسیه گرفته تا اروپا، از آمریکای لاتین تا چین و تا کشورهای عربی اعم از مصر و عراق که احزاب چپ در آن جا وجود داشتند... ما نباید چیزی را از ایران بخواهیم که در هیچ جا تحقق نیافت. به این خاطر که از انقلاب اکتبر یک جریان نیرومندی از لحاظ فکری، فلسفی شکل می‌گیرد. در سرزمینی پهناور، از اقیانوس آرام تا دریای بالتیک که بعد از جنگ جهانی دوم دامنه‌ی نفوذش تا برلن نیز گسترش پیدا می‌کند، قدرت را دست می‌گیرد. چنین پدیدار بی‌سابقه‌ای در تاریخ، به یک ابرقدرت بزرگ جهانی و نظامی تبدیل می‌شود. به علاوه این که یک سیستم ایدئولوژیک کاملی هم در دست دارد و تئوری‌ای به عنوان تنها نظریه ممکن سوسیالیسم در یک کشور یا سوسیالیسم واقعی ارائه می‌دهد. خب چه انتظاری از گروه‌های کوچکی چون خلیل ملکی یا به قول شما شعانیان یا پاک نژاد می‌توان داشت. با وجودی که پاک نژاد در دفاعیاتش صحبت از مارکسیسم - لنینیسم می‌کند. هرچند که باید توجه کنیم که جسارت خلیل ملکی در زمان پس از جنگ جهانی دوم و در اوج استالینیسم صورت می‌گیرد. او در شرایطی که اتحاد شوروی به رهبری استالین بر نازیسم غلبه کرده بود، با استالین مقابله می‌کند. از استقلال فکری نسبت به «حزب برادر شمال» و استقلال ایران نسبت به اتحاد شوروی دفاع می‌کند. در صورتی که اغلب روشنفکران و احزاب چپ در آن زمان، حتی آن‌ها که خود را استالینی نمی‌دانستند، پا به نقد سیستم حاکم بر اتحاد شوروی نمی‌نهادند. منظورم این است که در مورد ایران هم وضعیت بدین گونه بوده است که این یک بختک و قدرت ایدئولوژیکی بود که

تبلیغات بزرگ جهانی را با خودش همراه می‌آورد، بعضی از کتاب‌ها و آثار مارکس را ترجمه می‌کرد و بعضی از آن‌ها را نیز ترجمه نمی‌کرد. همان‌گونه که می‌دانیم انتشارات مسکو برخی نوشته‌های مارکس را تا 1930 ترجمه نکرد، به دلیل آن که با خط استالینی حاکم در شوروی ناسازگار بودند. در تمام تبلیغات و ترویج‌شان، این سیستم تأثیر خود را بر تمام گروه‌ها و روشن‌فکران چپی که به افکار سوسیالیستی / کمونیستی تمایل داشتند می‌گذاشت. به‌خصوص این که اتحاد شوروی پیروزی‌هایی را به دست آورده بود. همان‌گونه که موشک را با موفقیت به فضا فرستاده بود و غیره. خیلی از روشنفکران در ایران از این جهات جلب اتحاد شوروی شدند. منظورم این است که همه‌ی این‌ها دست به دست هم دادند تا وضع به این صورت شد که حتی آن جریاناتی که از حزب توده جدا شدند و به نوعی سوسیالیسم آزادی خواهانه و برابری خواهانه همراه با دموکراسی و غیره گرایش پیدا کردند، حتی آن‌ها نیز در ادبیات‌شان و در ارجاعاتشان کمابیش و هم چنان ملهم از آن سیستم بودند. پس باید منتظر می‌شدیم تا فروپاشی سیستم در 1980 رخ بدهد و تمام این فاجعه خودش را به تمام معنا نشان بدهد با وجودی این که حداقل در دهه 1950 این سیستم ماهیت غیر سوسیالیستی و ضد دموکراتیک خود را به روشنی نشان داده بود، اما خیلی‌ها آن را نمی‌دیدند و یا بهتر است بگوییم نمی‌خواستند ببینند. و باز هم متأسفانه امروزه می‌بینیم که در جنبش چپ ایران نقد و نفی این سیستم بطور کامل صورت نگرفته است و هنوز نوستالژی آن دوران در بخش‌هایی از چپ وجود دارد. به هر حال می‌خواهم بگویم که باید این نقد اساسی و ریشه‌ای صورت پذیرد و تنها در این صورت است که می‌توانیم انتظار آن را داشته باشیم که حرکتی دیگر و با نگاهی دیگر از سوسیالیسم بتواند در ایران (و به طور کلی در همه جا) عروج نماید.

ن: اگر بخواهیم ادامه‌ی بحث را به ایران و عمدتاً چپ آن زمان نگاه کنیم، همان‌طور که شما اشاره کردید بختی به نام پدیده‌ی روسیه (شوروی) افتاده بود روی چپ ایران و عده‌ای از چپ سنتی هنوز از آن بختک صحبت می‌کنند و اشاره‌ی شما نیز به درستی به این دسته است ولی با رفتن این سیستم، به نوعی عده‌ای چشمانشان باز شده و این سیستم را پس زده‌اند اگر در آن دوران عده‌ای امثال خلیل ملکی بودند که خلاف جریان آب شنا می‌کردند که امروزه روشن‌تر شده است و با اشاره‌ای که شما کردید، یک دموکراسی و یک حکومت رفاهی در کشور ما دغدغه‌ی بسیاری از فعالین سیاسی و آزادی خواه هست که می‌توان به عنوان یک آلترناتیو از یک حزب سیاسی یا یک حزب سوسیال دموکراسی نام برد و آیا می‌شود با ایجاد این فرم به بخشی از انسان‌های تحول خواه و دموکرات در راستای حل معضلات جامعه صحبت کرد و این پدیده را تبلیغ کرد؟

و: بله کاملاً می‌شود. منتهی به عنوان آلترناتیو نه و درست هم نیست. چون یک حزب به خودی خود نمی‌تواند آلترناتیو باشد.

ن: ببخشید، من قصدم از آلترناتیو به معنای جا به جایی برای حکومت نیست. و فرمایش شما کاملاً درست است و قدرت دیگری را می‌خواهد. بلکه با توجه به همه‌ی جمع‌بندی‌ها منظور من یک نوع آلترناتیو نظری

می‌باشد.

و : بله اتفاقاً آلترناتیو نظری بهترین فرمولی است که شما به کار بردید و من نیز عموماً بکار می‌برم. و منظور این است که در مقابل سیستم جمهوری اسلامی یک بدیلی شکل بگیرد که از یک طرف بتواند از لحاظ نظری و فکری، ایده ای را در مقابل نظریه ی جمهوری اسلامی یا بگوئیم دین سالاری یا حکومت دینی مطرح کند و از طرف دیگر اتکاء آن روی جنبش های تغییر دهنده اجتماعی باشد که می‌توانند در ایران شکل بگیرند. از جنبش عدالت خواهانه و دموکراسی خواهانه تا جنبش زنان برای برابری زنان و مردان، جنبش های تغییر دهنده اجتماعی، جنبش جامعه ی مدنی، جنبش اقوام و ملیت های ساکن ایران که خواهان برابری حقوقی هستند و می‌خواهند با دولت مرکزی استبدادی که در ایران همواره حاکم بوده است و می‌باشد مقابله کنند. من فکر می‌کنم که از این نقطه نظر، آلترناتیو می‌تواند حاصل فرایند امتزاج جنبش فکری - نظری و جنبش عملی - اجتماعی در راستای دموکراسی مشارکتی، آزادی، برابری، عدم تبعیض، جدایی دولت و دین و رهایی در راستای سوسیالیسم باشد. جای چنین تلاش و مبارزه ای در ایران خالی است، به شرطی که نیروهای چپ متشکل و متحد بشوند. در این فرصتی که پیش آمده در این مصاحبه، مایلم بگویم که در خصوص چنین تلاش هایی که شنوندگان در خارج از کشور ممکن است در جریان نباشند، کوشش هایی در مدت این چند سال گذشته در خارج از کشور صورت پذیرفته اند. یکی از این تلاش ها در اردیبهشت سال 1392 بوده که از طرف سه سازمان و تعدادی از کنشگران چپ فراخوانی داده شد مبنی بر چند اصل یا محور اساسی به منظور ایجاد وحدت چپ دموکرات و سوسیالیست. یکی از آن موارد همین گسست از سیستم فکری سوسیالیسم واقعاً موجود است. دومین اصل، باورمندی به آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم است. اصل سوم نیز نفی نظام جمهوری اسلامی به عنوان مانع اصلی گذر به دموکراسی در ایران است. بر مبنای این محورها با همدیگر وارد یک پروسه ی همفکری و همسویی شدند که ببینند می‌توانند متحد یا متشکل بشوند یا نه. البته طی این مدت 30 ساله از این نوع تجارب بسیار بوده که ناکام شده اند ولی به هر حال هر تلاشی در معرض شکست قرار دارد و می‌تواند به جایی نرسد ولی یک تلاش محسوب می‌شود و باید آن را ارج گذاشت. هر چند که اگر به نتیجه نرسد، باز هم چنان قدم‌هایی است به سمت آن چیزی که برای جامعه ی ایران مفید است. زیرا از آن جایی که در داخل کشور امکان فعالیت آزاد نیروهای چپ وجود ندارد لذا شکل‌گیری نیروهای چپ خارج از کشوری که بتوانند بیش از پیش به همدیگر نزدیک شوند و در چارچوب یک سلسله اصول و عقاید در نفی جمهوری اسلامی میان خود هم‌گرایی به وجود آورند، اقدامی ضروری است و باید در این جهت همواره عمل کرد.

ن : چون شما به این مسأله اشاره نمودید، آیا این جریان یک جریان سوسیال دموکراتیک است یا یک جریان سوسیالیستی؟ و اساساً نفی سرمایه داری را در دستور کار خودش قرار داده است؟ همان‌گونه که ما در زمینه ی سوسیال دموکراسی موجود که در کشورهایی مثل فنلاند و سوئد و غیره که به هر حال در یک سطح بالاتری از بقیه ی کشورهای اسکاندیناوی است ولی به هیچ وجه نفی سرمایه داری در آن‌ها ملاک نیست و موازین خودشان را برای محدودیت‌های رشد بدون در و پیکر سرمایه داری دارند و حتی تمرکز روی رفاه اجتماعی

نیز دارند. لذا این حرکتی که شما از آن نام بردید، در رابطه با سوسیالیسم است یا سوسیال دموکراسی ؟

و : در این حرکت، گرایش‌های مختلفی وجود دارند یعنی این که در همه ی زمینه‌ها هم نظر نیستند. گرایش‌های سوسیال دموکراتیک و درعین حال گرایش‌های سوسیالیستی نیز وجود دارند. گرایش‌های نیز وجود دارند که بیشتر دموکرات هستند تا سوسیالیست. این حرکت در واقع بیشتر از لحاظ نظری در مرحله ی شکل‌گیری است و حتی نوشته‌ها و کارهای مختلفی صورت می‌پذیرند و همه ی این نظرات در سایتی به نام وحدت چپ انتشار یافته اند. من سعی کردم روی محورهایی که روی آنان اشتراک است تاکید کنم که شامل آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم است. اگرچه درخصوص تعریف از سوسیالیسم و فعالیت در جهت ارزش‌های سوسیالیستی اختلاف وجود دارد. یعنی در برابر این پرسش که چه نوع سوسیالیسمی می‌خواهیم، نظرات مختلفی مطرح می‌شوند و در برخورد به سوسیال دموکراسی نیز به طور مشخص موضع مشترکی وجود ندارد. ولی در نقد سوسیالیسم واقعه موجود، همه اتفاق نظر دارند که از آن سیستم نمی‌شود دفاع کرد زیرا که ربطی به سوسیالیسم ندارد ولی در این قسمت مسأله که سوسیالیسم مورد نظر ما آیا همان نوع سوسیال دموکراسی است که در خیلی از کشورها امروزه برقرار است، اختلاف داریم. به نظر من تفکر سوسیال دموکراتیک نه تنها مرزبندی اساسی با سرمایه داری نمی‌کند بلکه سرمایه داری را اداره و مدیریت می‌کند ولی عده‌ای در این حرکت این نظر را ندارند و همین سوسیال دموکراسی با همین شکل محدودش را که سرمایه داری را نفی نمی‌کند برای ایران مفید می‌دانند. ولی صرف نظر از این که ما چه نوع سوسیالیسمی را می‌فهمیم و چگونه آن را تعریف می‌کنیم، همه بر این عقیده اند که سوسیالیسم و دموکراسی پیوندی ناگسستنی دارند و یکی بدون دیگری انجام پذیر نیست و معنا ندارد. علاوه بر مسأله دموکراسی و آزادی، درخصوص جایگاهی که عدالت اجتماعی باید در جامعه ی ایران داشته باشد و اهمیتی که باید به آن داده شود، اتفاق نظر وجود دارد. اما نسبت به گذر از جمهوری اسلامی، چگونگی آن و تاکتیک‌ها و شیوه‌های مبارزه، نگاه‌های مختلفی وجود دارند. به طور خلاصه، همان طوری که گفتیم این بحث‌ها و این پروسه ادامه دارد و کنفرانس‌های مختلفی در این دو سه سال گذشته برگزار شده اند و با توجه به این اختلافات و اشتراکات بر سر مسائل موجود، در آینده ای نزدیک سرنوشت این پروسه روشن می‌شود که آیا این سازمان‌ها با در نظر گرفتن این اشتراکات و اختلافات می‌توانند در چارچوب یک سازمان واحد عمل کنند یا نه. پاسخ به این پرسش کماکان باز است و باید منتظر تحول گفت و گو‌ها در ماه‌های آینده باشیم.

ن : تمام نکاتی که درخصوص اقدام‌ها اپوزیسیون در خارج از کشور ایران که از امکانات وسیع‌تری برای فعالیت‌های نوشتاری، گردهمایی و کارهای مختلف برخوردارند را گفتید مورد قبول است ولی علیرغم این‌گونه مباحث عده‌ای بر این باور هستند که حزب سیاسی در خارج از ایران نمی‌تواند به وجود بیاید، در صورتی که من اشاره کردم که الزاماً یک حزب سیاسی نباید تنها وجه گرفتن قدرت را در نظر بگیرد بلکه می‌تواند با اتخاذ مسائل نظری بپردازد و شما نیز تأیید نمودید. از سویی شکی نیست که استقرار دموکراسی در جامعه از طریق تشکیل و فعالیت احزاب سیاسی امکان‌پذیر خواهد بود. لذا با چنین روی کردی آیا می‌شود در خارج از کشور یک حزب سوسیال دموکراسی درست کرد و آیا منافاتی با مسایل یاد شده دارد ؟ و اساساً از

این فرم سوسیال دموکراسی که بتواند رفاه عمومی در جامعه بوجود بیاورد، آیا شما فکر می‌کنید که در خارج از کشور می‌شود یک حزب سیاسی به‌خصوص به نام سوسیال دموکرات را درست کرد؟

و: من نظر خودم را می‌توانم بگویم ولی می‌دانم این نظر احتمالاً در اقلیت است و اکثریت دوستان ما و حتی در همین حرکتی که گفتیم در حال شکل‌گیری است و به طور کلی در اپوزیسیون خارج از کشور نظر دیگری دارند. آن‌ها فکر می‌کنند که در خارج از کشور نه تنها می‌شود حزب ساخت بلکه می‌شود آلت‌رناتیوی که بتواند قدرت سیاسی را در مقابل حکومت اسلامی ایران در دست بگیرد نیز به وجود آورد...

د: شما چرا این مسئله را قبول ندارید؟!

و: حقیقت آن این است که من با تجربه‌ای که از زمان فعالیت در کنفدراسیون داشتم تا حالا و به‌خصوص با شکل‌گیری تجربه‌ای که در این دوره‌ی سی و چند ساله اخیر در چند سازمان داشته‌ام، اعم از سازمان‌ها و گروه‌های چپ مثل شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران تا جریان‌هایی چون جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران و غیره به این نتیجه رسیده‌ام که مواعی ساختاری برای فعالیت سیاسی در خارج از کشور و در شرایط تبعید وجود دارند. مهم‌ترین آن‌ها، وجود یک جدایی عینی و ذهنی بین فعالین سیاسی خارج از کشور با واقعیت‌های اجتماعی و جنبش‌های درون جامعه‌ی ایران است. به معنای جدایی عینی و جامعه‌شناسیک از مبارزه و جنبش در ایران. این جدایی شرایط خاصی به وجود می‌آورد. این جدایی و تبعید دراز مدت که باید گفت برای بعضی‌ها حتی از سی یا چهل سال فرا تر می‌رود و بر می‌گردد به دوران رژیم شاه، جز یک مقطع کوتاهی که احتمالاً بعضی از فعالین به داخل کشور رفتند، شرایطی بوجود می‌آورد که فعال سیاسی در خارج از کشور با یک گسست دو گانه‌ای رو به رو می‌شود. از یک طرف جدایی از هستی اجتماعی حقیقی‌اش در جامعه‌ای که واقعاً در آن زندگی می‌کند مثلاً در اروپا یا آمریکا. بنا بر این، از یک طرف با آن جامعه در یک نوع جدایی قرار می‌گیرد به خاطر گونه‌ای بیگانه بودن چون یک تبعیدی با آن جامعه. اما از سوئی دیگر، جدایی از هستی اجتماعی و آن جامعه‌ای است که می‌خواهد تغییر بدهد یعنی در مورد ما جامعه‌ی ایران. جامعه‌ای که جدا از آن قرار دارد و سال‌های متمادی است که در متن آن نه زندگی می‌کند، نه کار می‌کند و نه مبارزه و فعالیت اجتماعی. نتیجه‌اش این می‌شود که یک سلسله خصلت‌های ناپایداری در نظر و عمل این انسان به وجود می‌آیند چون سست رأیی، بی‌پرنسیپی، مسئولیت‌ناپذیری، دمدمی مزاجی، قدرت‌طلبی، فردگرایی، خود مرکز بینی یا ناتوانی در کار جمعی و مشارکتی و غیره... این خصوصیات در بین برخی از فعالان سیاسی می‌تواند باعث کناره‌گیری و انزواطلبی بشود و از سوئی دیگر در بعضی مواقع یک نوع رفتار افراط یا تفریط و عمل‌گرایی بدون فکر و اندیشه رواج پیدا می‌کند که سرخوردگی را نیز می‌تواند به دنبال آورد. نتیجه این که یک نوع کاست سیاسی در خارج شکل می‌گیرد. کاستی که هیچ‌وقت نوزائی در آن نمی‌تواند بوجود بیاید. کاستی که بیش از پیش فرسوده می‌شود و بیش از پیش خون تازه‌ای در آن وارد نمی‌شود. البته ما شاهد جریان‌ات جنبش سال 88 بودیم که عده‌ای از جوانان به خارج آمدند و کماکان این جریان ادامه دارد با این حال و در مجموع با یک نوع نوزائی سیاسی - فکری و

نوگرایی در سازمان های سنتی در خارج از کشور مواجه نیستیم. و بیش از پیش همه ی این فعالین به سمت نوعی فرسودگی می‌توانند گرایش پیدا کنند. هرچند که این نگاه به فعالیت سیاسی در خارج از کشور، نگاهی منفی و بدبینانه است ولی این تنها تجربه‌ای نیست که از افراد و سازمان های ایرانی خارج از کشور به دست می‌آید بلکه درخصوص همه جای دنیا می‌تواند مصداق خود را بیابد. به هر حال باید همواره امیدوار باشیم و با تمام مشکلاتی که داریم و به رغم همه ی مسائل باید مقاومت و مبارزه کنیم. همواره تلاش برای تحقق آرمان هایی چون آزادی، لائیسیته، برابری حقوق زنان و مردان، سوسیالیسم، رهایی و غیره را در هر جایی که هستیم حتی در شرایط برزخ و سختی که در خارج از کشور قرار داریم ادامه دهیم.

ن: خیلی متشکرم از شما آقای شیدان وثیق عزیز. نکته‌ای که می‌خواهم بپرسم درخصوص فعالیت های قلمی شما نوعاً مقالاتی بود که من به صورت هفتگی یا ماهانه در سایت‌ها و عمدتاً در سایت طرحی نو می‌خواندم همان مقالات لائیسیته ی شما می‌باشد که به فرم یک کتاب آن را در منتشر نموده‌اید و از کجا می‌شود آن را تهیه کرد؟

و: چند هزار نسخه از این کتاب که به زبان کردی هم ترجمه شده است، در دو چاپ اول و دوم، با مشکلات زیادی که در ایران وجود دارند، انتشار پیدا کرده ند. در خارج از کشور این کتاب امروز نایاب شده است. کسانی که مایلند می‌توانند از طریق تارنمای جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران، ندای آزادی، بصورت pdf این کتاب را مطالعه و چاپ کنند.

ن: با این که دیر وقت است اما با این حال اگر فکر می‌کنید من مسأله ای را درخصوص این بحث مستوفا و بزرگ از شما نپرسیدم، خواهش می‌کنم بفرمائید.

و: خیلی کامل بود. به هر حال روشن و میرهن است که این بحث تمام شدنی نیست و زوایای مختلفی دارد، هرچند که در بخش پایانی آن در خصوص ایران مقداری وارد بحث عمومی شدیم که بحث مفصلی است. و من خیلی خوشحالم که با هم صحبتی در این باره داشتیم و اگر شرایط و فرصتی دیگری پیش بیاید می‌توان این بحث را ادامه بدهیم.

ن: حتماً. سپاس گذارم از شما.